بسم الله الرّحمن الرحیم

ایجاد انگیزه

همه ما می‌دانیم که از عمر شریف امام زمان علیه السلام حدودا 1176 سال و 1171 سال از غیبتشان می گذرد. چون حضرت 5 ساله بودند که پدر بزرگوارشان حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به شهادت رسیدند و غیبت حضرت شروع شد. 69 سال در غیبت صغری و تا الآن و زمانی که خداوند متعال مقدر کند در غیبت کبری تشریف دارند.

ما معتقد هستیم زمین از حجت خالی نیست و هر چقدر عمر شریف امام زمان علیه السلام طول بکشد، چیزی نیست که خلاف قدرت، مشیت و سنت های الهی باشد. آیا می دانید تنها مذهبی که معتقد هست همیشه باید رابطه بین آسمان و زمین برقرار باشد و زمین حجت داشته باشد و اگر معصومی در زمین نباشد، بساط زمین برچیده می شود، مکتب ماست؟

متن و محتوا

هدف خداوند تنها خلقت انسان کامل و خلیفه الله است. اگر خلیفه الله بر روی زمین نباشد طبیعتاً زمین اهل اش را فرو می برد. برخلاف بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر که ولو معتقد به منجی آخرالزمان هستند و می گویند هنوز به دنیا نیامده ـ چون عمر طولانی حضرت را نتوانستند درک کنند و زیر بار قدرت خداوند نرفتند ـ ولی همانطور که ما در دعای ندبه می خوانیم: «این سبب المتصل بین الارض و السماء» به آن رابطه بین آسمان و زمین معتقد هستیم که همیشه وجود دارد.

اما سرّ آن عمر طولانی چیست؟ اسرار اصلی مسأله را حقیقتاً نمی دانیم. در روایت شریف دارد که وقتی حضرت تشریف بیاورند دلیل آن برای مردم گفته خواهد شد اما به هر حال، اشاراتی در برخی روایات و کلام بزرگان به حکمت طولانی شدن عمر آن حضرت شده است. مرحوم شهید صدر کتاب ارزنده ای دارند به نام «رهبری بر فراز قرون». در آنجا تحلیل بسیار جالبی از این عمر طولانی ارائه داده اند.

اما قبل از بیان آن نیازمند مقدمه ای هستیم؛ چرا که اگر آن مقدمه گفته نشود پذیرش مطلب سخت خواهد بود.

همه ما می دانیم که در بین مخلوقات خداوند متعال تنها انسان است که حد و اندازه‌ای ندارد و بی‌نهایت می باشد. تمام موجودات و مخلوقات دارای حدی هستند مثلا حیوانات حدی دارند که بیش از آن نمی توانند تکامل پیدا کنند. اسبی که هزار سال قبل بود با اسبی که امروز است تفاوتی ندارد؛ یعنی اینطور نیست که اسبهای امروزی خیلی علم و تجربه و هنرشان بیشتر شده باشد.

فرشتگان را به عنوان یکی دیگر از موجودات الهی نگاه کنید. خداوند آنها را در ظرفیتی قرار داده که از آن ظرفیت نمی توانند بالاتر بروند حتی جن که شبیه ترین موجود به انسان از نظر اختیار و تکلیف داشتن است و می تواند درجاتی را طی کند ولی نمی تواند از حدی بالاتر رود. جنیان نیز مانند ما تکلیف دارند، مسلمان و غیر مسلمان و مطیع و معصیت کار دارند. لذا پیامبر و امامی ندارند و پیامبر و امامشان همان پیامبر و امام انسان هاست.

در روایت آمده که از مسلمانان و مؤمنین طایفه جن به خدمت ائمه می آمدند و گاهی مسائلی را می پرسیدند.

ابوحمزه ثمالی که این دعای ابوحمزه در مفایتح از ایشان است، می گوید: به خدمت امام باقر علیه السلام رفتم و خواستم داخل شوم. دیدم چند نفر خدمت آقا هستند. در کناری نشستم تا کارشان تمام شود. وقتی از در بیرون آمدند دیدم آدم های ناشناخته ای هستند. سپس وارد شدم و به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آقا مراقب باشید که دوره بنی عباس و شمشمیر است. یعنی مقصودم این بود که هر ناشناسی را راه ندهید. امام باقر علیه السلام فرمودند: اینها شیعیان ما از جن بودند که مسائلی برای پرسیدن داشتند.

از این قبیل جریانات زیاد داشته ایم. گاهی می آیند و پای بعضی منبرها می نشینند. مرحوم آیت الله حاج شیخ مصطفی قزوینی در مشهد می فرمودند: در زمانی که برق نبود به اطراف مشهد برای تبلیغ رفته بودم. آقایی شبها می آمد که با هم به مسجد برویم و برایم چراغ روشن می کرد. چند شبی مریض بود و نیامد و دیدم چند نفر دیگر آمدند و گفتند: آقا ما برای کمک آمده ایم. نگاه کردم دیدم چهره هایشان ناشناس و کمی عجیب و غریب است. خلاصه چراغ را جلو گرفتند و رفتیم. دیدم انگار روی زمین راه نمی روند. کمی وحشت مرا گرفت. ناگهان برگشتند و گفتند: آقا ما از جنیان هستیم و در ماه رمضان از منبر شما خیلی استفاده می کنیم. همراه من به مسجد آمدند و دیگران آنها را نمی دیدند. ایشان می فرماید: آن روز با ترس و لرز منبر رفتم.

به هر ترتیب می آیند و استفاده می کنند ولی از نظر کمال و تکالیف تا حدی محدود هستند. در این میان انسان موجودی است که حد و اندازه ندارد. یعنی اینطور نیست که اگر در مراتب علمی به جایی رسید دیگر بالاتر نرود. بلکه به هر درجه ای از علم و تقوا که برسد باز درجه دیگری هم هست.

ما ز بالاییم و بالا می رویم ما ز دریاییم و دریا می رویم

ما از اینجا و از آنجا نیستیم ما ز بی‌جا ایم و بی‌جا می رویم

خوانده‌ای انا الیه راجعون تا بدانی تا کجاها می‌رویم

در این مسیر اینگونه نیست که رحمت خداوند تمام شود بلکه خداوند می تواند علم و رحمت بیشتر به او بدهد. لذا در بین انسان ها هستند کسانی که سیر تکامل اش پس از مرگ و در عالم برزخ و قیامت هم قطع نمی شود. البته منظور از تداوم سیر تکاملی، تکامل عملی نیست. یعنی انسان بعد از مرگ نمی تواند عمل کند و خیرات و مبرات انجام دهد و نماز بخواند. دار عمل این دنیا است و آخرت دار عمل نیست و هر کاری که کردیم در همین دنیا کرده ایم. لذا باید توجه داشت که چیزهایی که بعد از مرگ برای شخص فرستاده می شود، درست است که به میت می رسد ولی این کجا تا آنکه انسان خودش عمل خیر انجام دهد.

در روایتی درس آموز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که شخصی از دنیا رفته بود و انبار خرمایی به جا گذاشته بود. چون ورثه ای نداشت، حضرت از طرف او صدقه دادند. حضرت دانه ای برداشتند و فرمودند: اگر همین یک دانه خرما را در زمان حیاتش صدقه می داد بهتر بود از انبار خرمایی که من به نیابت از او صدقه بدهم.

کنونت که چشم است اشکی ببار زبان در دهان است عذری بیار

الآن که چشم داری اشکی بریز و الآن که زبان در دهان هست عذری بیار.

کنون بایدت عذر تقصیر گفت نه چون نفس ناطق ز گفتن بخفت

غنیمت شمار این گرامی نفس که بی مرغ قیمت ندارد قفس

وقتی مرغ از قفس پرید، قفس خالی ارزشی ندارد. خدا رحمت کند مرحوم علامه جعفری را که کم و بیش حالات ایشان را شنیده یا دیده بودید. ایشان استادی داشت به نام حاج شیخ مرتضی طالقانی که مرحوم آیت الله بهجت هم از شاگردان ایشان بود. آقای طالقانی در نجف بود و از نظر اخلاقی و عرفانی فوق العاده بود.

علامه جعفری می گوید: من دو روز قبل از رحلت در حجره اش بودم تا از ایشان درس بگیرم. ایشان فرمود: برای چه آمده ای؟ گفتم: برای درس هر روز صبح آمده ام. فرمود: آقا جان درس دیگر تمام شد. علامه می گوید: چون گمان کردم که دو، سه روز به محرم مانده و ایشان خیال کرده که حوزه ها تعطیل می شود، گفتم: آقا هنوز چند روزی به محرم مانده است. فرمود: نه، دیگر درس تعطیل شده است. علامه گفت: فهمیدم با اینکه سالم بود، دارد خبر از رفتنش می‌دهد. بعد هم گریه ای کرد و لا اله الا اللهی گفت. گفتم: نصیحتی به ما کنید. ایشان فقط یک بیت شعر خواند:

تا رسد دستت، به خود، شـو کارگـر چون فُتی از کار، خواهی زد به سر

تا دستت می رسد کاری بکن. زمانی می رسد که محتاج یک لحظه می شوی و به ملکه الهی می گویی یک لحظه به من فرصت بده تا حلایتی بطلبم، استغفر اللهی بگویم، لا اله الا اللهی بگویم. می گویند تمام شد و فرصتی نداری.

پس بعد از مرگ تکاملی عملی نیست ولی تکامل علمی و معرفتی وجود دارد؛ یعنی بعد از مرگ لحظه به لحظه معرفت شخص بالا می رود و حقایقی که نمی دانست آشکار می شود. البته کسانی که اهل ثواب باشند در بهشت برزخی پرده ها کنار می رود و معرفتشان زیاد می شود، لذت بیشتری می برند. در مقابل کسانی که اهل عذابند، پشیمانیشان بیشتر می شود.

در اصول کافی روایت زیبایی وجود دارد که امام کاظم علیه السلام با بعضی از اصحاب و شاگردان نشسته بودند. حضرت به یک نفر در مجلس رو کردند و فرمودند: آیا دوست داری در دنیا عمرت طولانی باشد؟ گفت: آری. فرمودند: برای چه؟ گفت: دوست دارم زنده باشم و سوره قل هو الله احد را بخوانم. چرا که این سوره را خیلی دوست دارم. حضرت لحظه ای سکوت کردند و سپس رو به اطرافیان کردند و فرمودند: اگر کسی از شیعیان ما از دنیا برود و قرآن را نیاموخته باشد ـ البته معلوم است که منظور کسی است که کوتاهی نکرده باشد ـ «علم فی قبره»، در عالم قبر و برزخ به او تعلیم می دهند تا خداوند به او درجه بدهد: «فان درجات الجنة علی آیات القرآن» چرا که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است. در عالم برزخ می گویند: قرآن بخوان و بالا برو.

با توجه به این روایت در آنجا تعلیم می دهند و تکامل علمی هست. در روایتی دیگر دارد که بچه ای که از دنیا رفته و عملی انجام نداده و مکلف نبوده است مثل بچه ای که سقط شده است، حضرت ابراهیم علیه السلام او را در عالم بزرخ تربیت می کند.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام است که بچه شیعیانی که از دنیا می رود را حضرت زهراء سلام الله علیها تربیت می کنند: «ان اطفال شیعتنا من المؤمنین تربیهم فاطمه».

در روایت دیگری آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی به معراج رفتم، دیدم که شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم در جایی نشسته است و بچه های زیادی اطرافشان است.

خدا رحمت کند آیت الله بهاء الدینی را که ایشان فرمود: فلانی که مدتی است از دنیا رفته، چه رشد علمی در آن طرف پیدا کرده است که اگر در دنیا بود آنقدر متوجه نمی شد. به گونه ای که دیشب آمد و با ما بحثی در موضوع طهارت کرد و فتوای مرا عوض کرد.

مرحوم علامه طباطبایی نیز مطلبی شنیدنی نقل می کردند: ایشان می فرمود: ما در نجف درس می خواندیم. یکی از دوستان بود به نام سید جواد کربلایی که آدم خوبی بود. ایام محرم و ماه رمضان که طلاب به تبلیغ می روند، ایشان هم به اطراف برای تبلیغ می رفت. روستایی در اطراف کربلا بود که یک بار ماه رمضان به آنجا رفته بود. وقتی به آنجا رفت، متوجه شد که اکثریت روستا اهل سنت هستند. ناگهان مضطرب شد که من در اینجا چه بگویم؟ اما بالاخره حواله ما اینجا بوده است. بلکه امسال بتوانیم کاری بکنیم و تأثیری بگذاریم.

چند روزی که بین اهالی روستا بودم، پیرمرد محاسن سفید و ساده دلی و پاکی را دیدم. با اینکه شیعه نبود ولی می دانستم از روی عناد و دشمنی نیست که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول ندارد. از اول به همین صورت بوده است و به او یاد نداده اند. با او رفیق شدم و تا آخر ماه رمضان با او بودم. گاهی پیش هم می نشستیم و درد دل می کردیم. یک بار صحبت پیش آمد و به من گفت: آقا سید جواد ما در این روستا شیخی داریم ـ که شیخ در بین عربها یعنی بزرگ قبیله ـ که خدم و حشم و زمین و باغ و مستغلات بسیار دارد. شیخ شما کیست؟ گفتم: شیخ ما شخصی است به نام شیخ علی. ولی نگفتم: منظورم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

شیخ ما آنقدر با عظمت است که اگر در شرق عالم باشی و او در غرب و مشکلی برایت پیش آید و از او استمداد بطلبی به کمک می آید. پیر مرد گفت: عجب شیخی دارید! شیخ باید اینطوری باشد و خلاصه خیلی خوشش آمد. چند بار هم سراغ شیخ ما را گرفت و گفت: بیشتر معرفی اش کن ولی من نمی گفتم منظورم از شیخ، امیرالمؤمنین علیه السلام است. ماه رمضان تمام شد و برگشتم.

سید جواد گفت: سال بعد با خودم گفتم که به همان روستا بروم و روی پیرمرد کار کنم بلکه بتوانم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را برایش معرفی کنم. وقتی به آنجا رفتم متوجه شدم که پیرمرد از دنیا رفته است. خیلی تأسف خوردم که خدایا یک نفر که می توانست اهل ولایت شود از دنیا رفت.

پیش بچه هایش رفتم و به خانوده اش تسلیت گفتم. بعد با یکی از بچه هایش بر سر قبرش رفتم و فاتحه ای خواندم و شب را در خانه همان پیرمرد خوابیدم. در خواب دیدم عالم برزخ است و پیرمرد بر روی سکویی نشسته و دو ملک هم جلویش هستند. یک دالان خیلی طولانی است و در انتهای آن، درب شیشه ای قرار دارد و پشت آن درب باغ بزرگ و زیبایی است. تا او را دیدم به هم سلام کردیم و گفت: آقا سید جواد گفتی و نگفتی. گفتی شیخ ما علی است ولی نگفتی که همان علی بن ابی طالب است. گفتم: چطور؟ گفت: وقتی از دنیا رفتم دو ملک برای سؤال و جواب آمدند. گفتند: امامت کیست؟ من جوابی نداشتم و آنها غضبناک شدند و خواستند مرا عذاب کنند که یک مرتبه به یاد حرف تو افتادم که شیخی به نام علی داریم که اگر کسی از او استمداد کند به دادش می رسد و لذا گفتم: یا علی به دادم برس. تا این را گفتم وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام که بعداً فهمیدم او علی است، آمد و رو به آن دو ملک کرد که این مرد با ما عنادی ندارد و بروید. سپس دو ملک دیگر بر من گمارد که به من ولایت را تعلیم دهند و من اینجا هستم که از اینها یاد بگیرم.

این دالانی را هم که می بینی بعد از یادگیری ولایت اهل بیت، باید طی کنم و آن باغ پشت درب شیشه ای، جایگاه برزخی من است اما به شرطی که با ولایت به آن طرف بروم.

واقعیت همین است که بعد از مرگ، تکامل معرفتی و علمی ادامه دارد. پس آنچه تا به حال گفتیم یک جمله است و آن اینکه: در بین مخلوقات خدا فقط انسان حد و نهایت ندارد و حتی بعد از مرگ هم رشد و تکامل دارد. از این قاعده وجودات مقدس اهل بیت علیهم السلام مستثنی نیستند و با اینکه به درجات عالیه رسیده اند، می توانند چیز بگیرند.

درجات آن ذوات مقدسه را ما نمی دانیم چقدر است اما با این وجود نسبت به ذات مقدس پروردگار عالم هنوز نیازمند هستند و اینطور نیست که خدا بگوید: من دیگر چیزی ندارم که به شما بدهم. لذا در قرآن خدا به پیغمبر فرموده است: «قل رب زدنی علما»؛ رسول ما بگو: خدایا بر علم من بیفزای. یعنی چه؟ یعنی پیامبر مدام از خداوند علم و ازدیاد آن را بخواهد و این دعا نه تنها برای زمان حیات حضرت که پس از رحلتشان هم همینطور است. بنابراین درجات و رشد هنوز برای آن بزرگوار وجود دارد.

در دعای ابوالحسن زراب اصفهانی که عصرهای جمعه خوانده می شود و در اوایل مفاتیح است و آقا شیخ عباس قمی می فرماید: اگر کسی حال و وقت داشت، عصر جمعه آن را بخواند و دعا مربوط به امام زمان است. در آنجا جمله ای آمده است: «أَعْطِهِ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الْمَنْزِلَةَ وَ الْوَسِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ»؛ خدایا به ایشان ـ یعنی پیامبر اکرم ـ درجه رفیعه بده.

ببینید اگر قرار بود درجه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امکان نداشته باشد، این دعا بی معنا بود. اصلا بعد از تشهد مگر ما نمی گوییم: «فتقبل شفاعته و ارفع درجته» که خدایا شفاعت پیغمبر را در حق ما قبول کن و درجه اش را بالا ببر.

برای اهل بیت بابی در روایات است به نام «باب ما یزداد الأئمة فی لیلة جمعة» که ما اهل بیت هر شب جمعه پیش خداوند مهمانی داریم و خداوند علم خاصی به ما می دهد. پس هنوز تکامل علمی برای ائمه علیهم السلام وجود دارد و خداوند به ایشان درجه می دهد.

نکته ای است که عرض می کنم و آن اینکه خداوند متعال رحمت ها و عنایاتی که خداوند به اهل بیت می کند دو گونه است: یک سری از موهبت ها خدادادی است که از ازل به آنها داده است و علت آن به ذهن ما نمی آید. اول دعای ندبه به این مطلب اشاراتی شده است: «الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ إِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ»

تا بعد می رسید به آنجا که می فرماید: «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زِبْرِجِهَا  فَشَرَطُوا». اینها برای عالم قبل از دنیا است و خدا با ایشان شروطی کرد: «لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيَّ».

به طوری که وقتی حضرت عیسی به دنیا می‌آید، همان اول شروع می‌کند به تکلم و می‌گوید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»؛ من عبد خدا هستم و خدا من را پیغمبر قرار داده است. نه «قرار می دهد» بلکه قرار داده است و به قول عرب ها صیغه ماضی است.

روایات متعدد تا نزدیک به هفتاد روایت است که مرحوم علامه مجلسی در جلد 5 بحارالانوار آورده که تمام شیعیان در عالم قبل کاری کرده اند و عهدی بسته اند که اینجا شیعه شده اند. ببینید ما عوالمی را گذرانده ایم و خدا چیزهایی به ما داده است و موهبت هایی را هم از قبل به اهل بیت علیهم السلام به صورت خدادادی داده شده است.

اما دسته دوم موهبت ها و رحمت هایی است که خدا به ایشان بر اساس اعمال اکتسابی می دهد. مثلا شما نماز می خوانید و بالا می روید، آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نماز می خوانند بالا نمی روند؟! آیا به وجود مقدس سید الشهدا علیه السلام که در عاشورا آن مصائب را دید درجه نمی دهد؟

همه اینها را گفتیم برای یک کلمه که مرحوم شهید صدر در کتابشان آورده اند. ایشان استفاده قشنگی کرده و فرموده: آن کاری که امام زمان علیه السلام می خواهد انجام دهد، سختی اش شاید معادل کار تمام انبیاء و اولیاء گذشته باشد و ایشان می خواهند سکه را از این رو به آن رو کنند. دنیایی را که از ظلم پر شده، از عدالت پر کنند. در یک خانه سه، چهار نفری گاهی حواسمان نیست و ظلم می کنیم. کسی پیش پیغمبر بود و دو فرزند داشت. یکی را بوسید. حضرت فرمودند: عدالت نورزیدی. چرا یکی را بوسیدی و دیگری را نبوسیدی. ما در یک خانه کوچک نمی توانیم عدالت را برقرار کنیم. حال وجود مقدس امام زمان علیه السلام در این عالم و برای کسانی که به ظلم و چپاول و زورگویی عادت کرده اند، می خواهد عدالت را برقرار کند که این کار بسیار سختی است.

وقتی امیرالمؤمنین عدالت را شروع کرد بسیاری از ریزش ها شروع شد و خیلی ها در مقابل حضرت داد و بی داد کردند و ایستادند. یک بار مالک اشتر با حضرت نشسته و درد دل می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک فرمودند: چرا بعضی از اینها از عدالت ما فرار کرده و به سمت ظلم معاویه می روند؟ عرض کرد: برای این است که شما ریخت و پاش ندارید، شما حرف از عدالت می زنید و پای آن هم ایستاده اید.

البته معلوم باشد که مالک اشتر نعوذ بالله نمی‌خواهد به امیر المؤمنین بگوید چرا ریخت و پاش ندارید؟ مالک دارد تحلیل می‌کند. خب حالا شما نگاه کنید که امام زمان علیه السلام می‌خواهد بیاید در این دنیای این چنینی که حتی بعضی از به ظاهر متدینین تحمل حضرت را ندارند، عدل را گسترش دهد.

در دعای ندبه این جمله را می خوانیم: «بنفسی انت من عقید عز لا یسامی». جانم به فدای آن کسی که پرچمی بلند می کند که کسی مانند آن را بلند نمی کند. حتی زمانه برای اجداد طاهرینش فراهم نبود که عدالت را بگسترانند.

شیهد صدر می گوید: شاید خدا این عمر و غیبت طولانی را مقدر کرده که این وجود مقدس با اعمالش باز هم بتواند خودش را تکمیل کند. با اینکه در 5 سالگی آن موهبت های خدادادی را داشت و امام بود ولی گویی خداوند می خواهد تجربه کامل تاریخ را پیدا کند تا بتواند بر جهان مسلط باشد و این جهان را دگرگون کند.

در روایتی از امام کاظم علیه السلام است که چهره مبارک امام زمان علیه السلام گندمگون است. یعنی به تعبیر خودمان به سمت سبزه بودن می رود و این برای آنست که حضرت زیاد بی خوابی کشیده اند. نیز امام باقر علیه السلام می فرماید: «قارا عینین من سهر اللیالی»؛ چشمان مبارکشان از بیدار بودن شب ها گود افتاده است.

ای امام زمان چرا خود را اینقدر سختی می دهید؟ شاید علت این باشد که ایشان امام رئوف و شفیق امت است.

گریز و ورضه :

کی شود مهدی بیاید، یا حسین کربلا را واگشاید، یا حسین

کی شود آوای تو از نای او در کنار کعبه آید، یا حسین

می‌شود با یا لثارات الحسین نهضتی بر پا نماید، یا حسین

کی شود گیرد ز دشمن انتقام شعر پیروزی سراید، یا حسین

در دعای ندبه می‌خوانیم: أَیْنَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِیاءِ وَ أَبْناءِ الأَنْبِیاءِ؟   
**أَیْنَ الطّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِکَرْبَلاءَ؟** أَیْنَ الْمَنْصُورُ عَلى مَنِ اعْتَدى عَلَیْهِ وَ افْتَرى؛ کجاست جوینده‌ی خون پیامبران و فرزندان؟ کجاست جوینده‌ی خون شهید کربلا؟ کجاست آن کسی که بر متجاوزان و فاسقان پیروز است؟

العجل، ای صاحب محراب و منبر، العجل العجل، ای حامی دین پیمبر، العجل

العجل، ای باعث ایجاد عالم، العجل العجل، ای وارث شمشیر حیدر، العجل

شهسوارا، زودتر بشتاب که از انبوه کفر کشور ایمان شده یک سر مسخَّر، العجل

تا به کی ما را بماند بر سر راه وصال چشم حسرت روز و شب حلقه بر در، العجل

مهدی اخر زمان، ای پادشاه انس و جان خیز می کُن دفع دجال بد اختر، العجل (سوگنامه آل محمد، ص 160- 159)

امیرالمؤمنین می‌فرماید: شبی که پیغمبر را غسل دادم، او را در پیراهن خودش غسلش دادم، بعد از آن که پیامبر را به خاک سپردم این پیراهن را پیش خودم نگه داشتم، پیراهنی که رسول الله با آن نماز شب خوانده و عبادت کرده متبرک است. بر تن اولین شخصیت جهان خلقت بوده است.

حضرت می‌گوید: اما خیلی توجه داشتم که فاطمه این پیراهن را نبیند. فاطمه یکی از این روزها امیرالمؤمنین را صدا زد، علی جان! خواسته‌ و خواهشی دارم.

فاطمه جان! تو چه وقت از علی چیزی خواستی که علی توانسته باشد و انجام نداده باشد. علامه مجلسی در جلد 43 بحارالانوار این جریان را نقل کرده است. عرضه داشت: یا اباالحسن! می‌شود پیراهنی را که بابایم را در آن غسل دادی برایم بیاوری. تا یک بار دیگر بوی بابایم را استشمام کنم. یک بار دیگر به یاد بابام اشک بریزم. امیرالمؤمنین پیراهن را آوردند، تعبیر این است: همین که پیراهن را به زهرای مرضیه داد بی بیس پیراهن بابا را روی چشمان و صورتش گذاشت «وَ غشی علیها» (بحار، ج 43، ص 157) طاقت نیاورد که بوی پیراهن بابا را استشمام کند.

یا فاطمه! پیراهن بابا را همین که دیدی بی هوش شدی، اما نبودی کربلا ببینی دختر اباعبدالله نه تنها لباس بابا، بلکه بدن بابا را روی دست عمه دید. خودش را روی بدن انداخت «عمتی هذا نعش من»؟!

سَیعلَمُ الّذینَ ظَلَموا أَی مَنقَلَبٍ ینقَلِبونَ